روزنامه شرق

هنر

انتظار بدون تلاش، آزاردهنده است — صفحه ۸

در باب شعور تماشاگر تئاتر — صفحه ۸

روزنامه — صفحه ۱۰

عکس: امیر جدیدی، شرق

حجت امانی در گفت‌وگو با «شرق»:

مرز میان هنرها برچیده می‌شود

پرویز براتی - مریم امیرفرشی

حجت امانی شهروند مسافر کره خاکی است. بخشی از زندگی این هنرمند، در طی سفر به بیش از ۲۰ نقطه جهان شکل گرفته. شاید هم‌اکنون که این گفت‌وگو را می‌خوانید، او در گوشه‌ای از این «ارض»، مشغول «مراقبه» است؛ مراقبه‌ای نه از نوع «چله‌نشینی». می‌گوید: «مراقبه برایم شستن قلم‌موهایم، مرتب کردن کارگاه و شعرخواندن و به‌خصوص حل کردن جدول است.» مکان سفرهایش متفاوت است؛ از کاتماندو در نپال گرفته تا شهری در حاشیه سیبری. مواقع حضور در ایران یا در تهران اقامت دارد یا در لرستان و در دامنه «اشتران‌کوه». عادت‌های خاص خود را دارد. در ایران گوشی تلفن همراهی با پیش شماره ۰۹۱۶ حمل می‌کند؛ طوری که شاید در نگاه اول او را «هنرمندی شهرستانی» قلمداد کنند؛ هنرمندی که به تهران آمده تا دل هنرپروران پایتخت را به دست بیاورد. او البته شهروند کشور جهان است و احتمالا بی‌اعتنا به کرشمه‌های عالم هنر. سفرها تاثیری روی خلق‌وخو و میزان علاقه‌اش به ایران و ریشه‌های هنری و تاریخی آن نگذاشته. در گفت‌وگوهای زیادی با نشریات و رسانه‌های جهان خود را «هنرمندی از لرستان» معرفی کرده. دشواری‌ها در مورد فهم کیستی و کاروبار حجت امانی به اینها ختم نمی‌شود. اصولا کار امانی را در دسته‌بندی مشخصی نمی‌توان جای داد. آثار او در مرز نقاشی، عکاسی، تصویرسازی و چیدمان ایستاده‌اند؟ گاه با هنر محیطی همپوشانی دارند، گاه با پرفورمنس؟ احتمالا. او کیست؟ پاسخ به این سوال را شاید خودش هم نداند.

شما هنرمند پرسفری هستید. ما را یاد گوگن می‌اندازید و سفرهایش به تاهیتی. «سیسیلی» هم خیلی سفر کرد. همینطور پل کله که تمام شمال آفریقا و مراکش و تونس را درنوردید و از مناظر آفریقا نقاشی کشید. پیکاسو هم در دوره‌ای، زیاد سفر می‌کرد. چه چیزی الهام‌بخش زندگی پرسفر شما بوده است؟

واقعا وقتی هم ساکن هستم درونم در سفر است. دست خودم نیست من از سفرکردن و تعامل با مردمان مختلف یاد می‌گیرم وقتی می‌ایستم کار برایم سخت می‌شود. به مقصدی فکر نمی‌کنم. از خود سفر و کشف آن لذت می‌برم. قبل از سفر به هر جایی، سعی می‌کنم از تجربه‌های دیگران استفاده نکنم تا خودم تجربه جدیدی داشته باشم. از کورمراه‌ها بیشتر خوشم می‌آید تا اتوبان‌ها. درواقع سفر به من کمک می‌کند تا به خودم بیشتر نزدیک شوم و موطن خودم را بهتر درک کنم چرا که ذهن ناخودآگاه آنچه را که می‌بیند با داشته‌های خودش تطبیق می‌دهد.

و این سفرها احتمالا کاراکتر شما را عوض کرده‌اند. ماجرا چیست؟

قطعا ما نسبت به آنچه که در اطرافمان روی می‌دهد، تاثیرپذیر هستیم. من هم سعی می‌کنم تاثیر بگیرم از هرآنچه که دوست دارم و اگر سعی هم نکنم بر ناخودآگاهم تاثیر خودش را می‌گذارد. برخورد با انسان‌های بزرگ و تعامل با آنها بسیار موثر بوده است. به‌طور مثال یک نوازنده متوسط در یک گروه خوب هم خوب می‌شود.

در خارج از ایران، روش هنری‌تان را «پروسس آرت» نامگذاری کرده‌اند. اساسا با این تعریف موافق هستید یا نه؟

همان‌طور که می‌دانید، الان دنیا به سمتی پیش می‌رود که مرز بین هنرها برداشته شده است. ما پیش‌تر، هنر را دسته‌بندی می‌کردیم. مثلا در کشور خودمان، هنرهای سنتی شامل هنرهای دستی می‌شد و چیزهای دیگر. همه هنرها بالطبع در آن دست دخالتی دارد، همچنان‌که اندیشه دخالتی در آن دارد. اما اینها محدودیت به بار می‌آورند. برای همین امروزه سعی می‌کنند مرزها را بردارند. از این‌رو وقتی یک اینستالیشن (چیدمان) ارایه می‌دهید، ممکن است در آن پرفورمنسی (اجرا) هم نهفته باشد. وقتی من می‌گویم «پروسس» و اسم این مجموعه را «پروسس آرت» می‌گذارم، منظورم این است که فرآیندی طی شده تا درواقع محصول نهایی به یک اثر تجسمی دوبعدی یا سه‌بعدی مثل لایت‌باکس یا جعبه‌های نور در آثار خودم تبدیل شده. «پروسس» را از این جهت به کار می‌برم؛ چون کار من ضمن اینکه در خود نوعی روایتگری دارد، به نوعی واکاوی تاریخ هنر ایران هم هست. شاید بپرسید چرا این ادعا را می‌کنم؟ آن زمان که یک دانشجوی نقاشی بودم، همیشه برای خودم این اولویت مطرح بود که پیش از مطالعه تاریخ هنر غرب، به تاریخ منطقه خودم هم توجه کنم. بعدها زمینه‌ای برایم فراهم شد که از طریق آن، این کار را انجام دهم. در لندن به موزه‌های زیادی سر زدم. هنر بین‌النهرین را مطالعه می‌کردم. به‌خصوص بر هنر بین‌النهرین تمرکز کردم چون می‌توانم بگویم به نوعی مادر هنرهاست و تاثیری عمیق بر هنر و فرهنگ دوره‌های بعدی مثل هخامنشی و ایلام باستان داشته. این یک مساله. مساله دوم برمی‌گردد به تاریخ نقاشی معاصر خودمان که با کمال‌الملک و امثال آنها آغاز شد و بعد به گرایش‌های نو مثل سقاخانه رسید. برای من همیشه این سوال مطرح بود که هنرمندان چگونه از سقاخانه بهره گرفتند. با مطالعه نه‌چندان عمیقی که داشتم، متوجه شدم غالب هنرمندان سقاخانه که آدم‌های موفقی هم هستند، برداشتشان از سقاخانه برداشتی ظاهری بوده. به نظرم دو عامل در هنر سقاخانه خیلی مهم است یک: Refresh یا دوباره تازه‌شدن و دوم یادآوری و تکرار (ذکر). این دو مورد به نظرم Concept (مفهوم) اصلی سقاخانه بودند. انسانی که در مسیر، خسته‌جان و تشنه شده و درگیر روزمرگی است، می‌رسد به فضایی برای نوشیدن آب. در این فضا، تمثال، خوشنویسی یا نقشی دیده می‌شود. خوانناخواه ذهنش از دنیای بیرون بریده می‌شود و روزمرگی برای یک لحظه متوقف و معطوف می‌شود به قیام امام‌حسین(ع) یا صحرای کربلا. حالا ممکن است سقاخانه برای ما قدمگاه باشد، یا چشمه آبی شبیه به داستانی که در کعبه روایت می‌شود. اینها همگی برای تازه‌کردن ذهن است. همه اینها باعث شد من به موضوعی مثل «فرشته‌ها» فکر کنم. ما می‌بینیم فرشته منحصر به فرهنگ ایران نیست. در تاریخ میان‌رودان در دوره سومری، موجودات بال‌داری وجود داشتند. آن دوران برای اینکه بتوانند به چیزی فراتر از انسان فکر کنند، برای موجودات بال می‌گذاشتند. به آنها یک نوع الوهیت می‌دادند، به کسانی که فراتر از انسان معمول بودند. با این توصیف، فرشته یا موجود بال‌دار نه مربوط به آیین خاصی است و نه کشوری خاص؛ بلکه یک مفهوم جهانی است که در آرزوی هر بشری وجود داشته و این در مکاتب مختلف هنری اثر گذاشته و تا به امروز به آن پرداخته‌اند.

جریان هنر فرآیندی یا پروسسی، واکنشی بود به جریان‌های هنر دهه ۷۰. آیا شما خودتان را با هنرمندان آن زمان همسو می‌دانید؟

سعی می‌کنم خودم را با خودم همسو کنم. به قول مولانا «میزان خود شو تا شوی موزون خویش» اما چیزی که کار من را از فتو مدیا متمایز می‌کند، همان فرآیند است. من راحت می‌توانستم دو تا بال را بر پیکر آدم‌ها مونتاژ کنم اما در این حالت، اتفاق خاصی نیفتاده. وقتی صحبت از پروسس آرت می‌کنیم یا بسیاری از هنرهای نو که درواقع به کشور ما وارد شدند، می‌بینیم اگرچه در ابتدا جوان‌ها بنا به شرایط اقتصادی و سیاسی، جذب آنها شدند ولی اکثر این آثار تقلیدی بودند و با گذشت زمان رنگ باختند ولی بعدتر توانستند رنگ‌وبویی سنتی و ایرانی به آنها بدهند، مثلا همین چیدمان. فرهنگ ما مملو از چیدمان بوده اما نه هنر چیدمان. با بازتولیدشان به بیان نو هنر چیدمان با هویت خودمان خواهد شد.

برگردیم به روند (پروسس آرت)، من هم سعی می‌کنم به این، ویژگی محلی (بومی) و سنتی خودمان را بدهم. در صحبت‌هایتان بوی «دلبستگی» به گذشته می‌آید. این بازگشت به گذشته، در دهه دوم قرن بیست‌ویکم، چه لزومی دارد؟

من معتقدم هنرمند بر اساس پیشینه هنری خود، رشد می‌کند و ارتباطش با گذشته هیچ‌وقت قطع نمی‌شود. هر هنرمند شاخصی برای کار خود ریشه و تاریخچه‌ای دارد. من با شعر مثال می‌زنم. حافظ گفته: «کجا دانند حال ما سبک‌بالان ساحل‌ها» سهراب می‌گوید: «کفش‌هایم کو». به‌نظرم هر دو اینها یک معنی و یک حکایت دارند. یکی در زمان معاصر معنی می‌دهد و دیگری در زمان حافظ. واقعیت و حقیقت، از نظر نقاش یکی است. این نگاه نقاش و هنرمند است که به واقعیت معاصر خود، شکل می‌دهد. باز بر سهراب تکیه می‌کنم. می‌گوید: «رهگذر شاخه نوری که به لب داشت، به تاریکی شن‌ها بخشید». این یک عمل ساده است که ما هم با آن اغلب روبه‌رو می‌شویم. شخصی ته‌سیگارش را بر زمین انداخته. این یک واقعیت است اما سهراب از آن یک Concept (مفهوم) می‌سازد. فرشته درفرهنگ ما یک باور کهن است و من با نگاه نو و معاصر به آن نگاه کردم.

اگر منظور شما از فرهنگ ما فرهنگ ایران است که در این فرهنگ فرشته به شکلی که در غرب مرسوم است، مابه‌ازای عینی نداشته...

کار هنر تجسم‌بخشیدن به کلمات و تخیلات است. پل کله جمله معروفی دارد: کار نقاش دیدنی کردن نادیدنی‌هاست. شعر ما پر از تخیل است. کتب دینی ما پر از داستان و تمثیل است. مثالی می‌زنم. در دوره تیموری اگر می‌خواستند چهره پیامبران را ترسیم کنند، این تصاویر دارای نقاب بودند. اما در دوره قاجار چهره آنها بیشتر مشخص است انگار ایشان به ما نزدیک‌تر شده‌اند. فرشته هم همین‌طور است. شما لوگوی سوراسرافیل را ببینید، تصویر یک فرشته مرد است. به عبارتی، فرشته مفهوم انسانی‌تری پیدا کرده. باز در همان دوره تیموری همه فرشته‌ها دارای پوشش هستند اما در دوره صفوی فاقدپوشش‌اند. فرشته‌ها در دوره آشوری سر انسانی ندارند اما هیبتشان انسانی است. زیبایی‌شناسی در هر دوره متفاوت بوده. در دوره معاصر هم زیبایی‌شناسی تغییر کرده. تا به حال انسان امروزی تبدیل به فرشته نشده. تکیه بر موضوع انسان چه در دوره پیشامدرن و چه در دوره مدرن محور اصلی آثار نقاشان بوده. در دوره‌ای دغدغه ایشان بازنمایی شکل بوده و در دوره‌ای بازنمایی منویات درونی نقاش. در دوره معاصر تعاریف جدیدی مطرح شد که یکی از آنها به‌عنوان مثال مساله مفهوم و ایده است. مساله‌ای مثل ماده، فضا و مفاهیم دیگری از این دست که در آثار نقاشان و هنرمندان دیده می‌شود. چه چیزی آثار شما را در تعریف معاصر قرار می‌دهد، صرفا استفاده از تکنولوژی جدید یا ایده نهفته در آن؟ چون وقتی به بعضی از آثار شما نگاه می‌کنیم، بیشتر با یک اثر مدرنیستی روبه‌رو می‌شویم تا معاصر... . خود نگاه، معاصر است. من به‌دنبال این هستم که فرشته معاصر خلق کنم که تکیه بر فرهنگ گذشته داشته باشد. کانسپت درواقع کانسپت معاصر است چون ما در دوره معاصر زندگی می‌کنیم و مسلما ابزارها و مدیاهایمان معاصر خواهند بود. دوربین دیجیتالی که از آن استفاده می‌کنیم و حتی پرده‌ای که آن را پرینت می‌گیریم و در نتیجه محصولی که از آن خلق می‌شود معاصر است. هرچند جدیدبودن فقط به معنی نگاه جدیدی به اشیا نیست بلکه شکل تازه‌ای است که اشیا می‌توانند در آن ظاهر شوند.

> **نقاش در ابتدا روی کار خود اسم نمی‌گذارد. نام‌گذاری کار منتقد است و نقاش می‌تواند بگوید مسیر من از این نقطه به نقطه دیگر بوده و حالا من به این نتیجه رسیده‌ام. در یکی از نمایشگاه‌هایم در تورنتو، به کارهای من لقب پست نیو پاپ دادند. در حالی که در ایران حتی تعریف پاپ خیلی متفاوت است. پاپی که در ایران صورت گرفته، تقلید ظاهری از جریان پاپ است**

می‌خواهم به سوال اول برگردم، آیا شما خود را پروسس آرتیست به حساب می‌آورید؟

من دنبال عنوان نیستم.

در هر حال بخش عمده کار شما در این حال و هواست؛ هرچند به کارهای شما عنوان «پُست نیوپاپ» هم می‌دهند...

نقاش در ابتدا روی کار خود اسم نمی‌گذارد. نام‌گذاری کار منتقد است و نقاش می‌تواند بگوید مسیر من از این نقطه به نقطه دیگر بوده و حالا من به این نتیجه رسیده‌ام. در یکی از نمایشگاه‌هایم در تورنتو، به کارهای من لقب پست نیو پاپ دادند. در حالی که در ایران حتی تعریف پاپ خیلی متفاوت است. پاپی که در ایران صورت گرفته، تقلید ظاهری از جریان پاپ است. برای من، بازخورد انسان معاصر مهم بوده. وقتی شما دو بال برای یک‌نفر می‌گذارید، شخص دیگری آن را به تمسخر می‌گیرد و همین مسخره‌کردن مهم است؛ چرا که درواقع تقدس آن را از بین می‌برد. برخلاف فرشته‌های غربی که هاله دور سر دارند که حاکی از تقدس و بار معنوی است اینها هاله ندارند و یک انسان معاصر امروزی جامعه خودمان است. یکی از ریشه‌های آثار من به همین عکس‌های زیارتی برمی‌گردد. مردم وقتی به مشهد می‌روند، در مقابل پرده‌های نقاشی‌ای که در پشت‌سرشان قرار دارد، عکس می‌گیرند و با این فضا همذات‌پنداری می‌کنند. نگاهشان در این عکس‌ها معصومانه‌تر است. خب، همان پرده‌ها، معاصر شده‌اند. من همان پرده‌ها را مانند دراویش پرده‌خوان باز می‌کنم و مقابل آن از مدل‌ها عکس می‌گیرم.

مثل زنده‌یاد صادق تیرافکن، که در برخی آثارش از پرسوناژهای انسانی استفاده می‌کند و در یک فرآیند، نهایتا نتیجه کار فتو آرت می‌شود. حالا شما گویا دغدغه‌های دیگری دارید. مشابه کارهای شما زیاد انجام شده؛ کارهایی که نه می‌توان گفت عکس است نه کلاژ، نه نقاشی. شما می‌گویید کارتان «پروسس آرت» است...

من نمی‌خواهم بجنگم برای اینکه آثارم را تحت نام خاصی به کار ببرم. مثلا در مورد خط- نقاشی یک‌نفر معتقد است که خط است و یک نفر نقاشی و یک‌نفر عقیده دارد اصلا هنر نیست. در هر صورت ما با یک اثر مواجهیم. یا معیارهای زیبایی‌شناسانه‌ای برای نقد دارد یا ندارد. درواقع دسته‌بندی در هنر برای مطالعه بهتر آن صورت می‌گیرد. در گرایش‌های نو این کار به‌مراتب سخت‌تر است.

اجازه دهید از این فضا خارج شده و کمی مسیرمان را تغییر دهیم. در ایران کارهای شما کمتر دیده شده و فعالیت عمده‌تان بیشتر در حوزه بین‌المللی بوده. وقتی به کارنامه شما نگاه می‌کنیم، چندین نمایشگاه در جاهای مختلف می‌بینیم، دلیل تاکیدتان بر این کار در بعد بین‌المللی چیست؟ شما جزو هنرمندانی هستید که تمایل دارید بیشتر در حوزه بین‌المللی دیده شوید تا در داخل؟

درواقع برای من فرصتی پیش آمد که از ایران رفتم و توانستم در لندن نمایشگاهی برپا کنم. منتقدان زیادی از جمله لوسی اسمیت برای بازدید از آثارم به نمایشگاه آمدند و حتی ایشان برای نمایشگاهی که اخیرا در ایران داشتم، مقدمه‌ای نوشت. در ایران اگر وابسته نباشی روند برگزاری نمایشگاه دشوار است حتی حاضر نیستند «سی‌دی» کارهای شما را ببینند و می‌گویند ما هنرمندانی داریم که فقط با آنها کار می‌کنیم. البته خوشبختانه در این سال‌های اخیر شاهد رشد گالری‌ها هستیم. در تهران به‌هرحال شانس نمایشگاه برای دانشجویان بیشتر از دوران ماست.

در خارج از ایران هم گالری‌هایی هستند که هنرمندان خاص خود را دارند و اولویت را برای آنها قایلند. اما در ایران این پاسخ گزنده منفی، بیشتر به جوان‌ها داده می‌شود...

خب من هم در آن دوره، جوان بودم! این در پاسخ شما بود که سوال کردید چرا در خارج از ایران شروع به فعالیت کردم. من در آن دوره یک جوان شهرستانی بودم. همین الان هم بعضی خبرنگارها می‌گویند چرا شماره تلفن شما مال شهرستان است و آن را عوض نمی‌کنید؟

شما چه جوابی به ایشان می‌دهید؟

درواقع متاسفانه این نگاه «اهل کجابودن» فکر کنم در همه جای دنیا هست اما جای فخرفروختن نیست چرا که خودمان در این قضیه دخیل نبوده‌ایم مهم این نیست که کجایی هستیم مهم‌تر از آن این است که چگونه هستیم. منتظر این نیستم که به‌خاطر نوع شماره‌تلفنم، با من تماس بگیرند یا نگیرند.

پس به نوعی با این فضا در حال مبارزه هستید؟

نه، اگر بخواهم بجنگم که تمام انرژی خود را از دست می‌دهم. باید با آن کنار بیایم. اینها مسایل بسیار جزیی‌ای هستند. تمام دغدغه‌ام این است که چگونه «کانسپت» اثرم را خلق کنم. من درباره کارم مطالعه می‌کنم اما قبل از آن در یک فرصت مناسب بسیار استراحت می‌کنم. آتلیه من در لرستان در فضای مناسبی قرار دارد. مدت‌ها ممکن است طول بکشد و من به چیزی فکر نکنم. بعد وقتی ایده به ذهنم خطور کرد مطالعه درباره آن را شروع می‌کنم. فرشته‌ها بخشی از کارهای من هستند. صورتک‌های خندان هم مجموعه‌ای دیگر که در کانادا و آلمان و نپال و سریلانکا به نمایش درآمده و با استقبال خوبی هم روبه‌رو شده‌اند.

ایده فرشته اصلا از کجا آمد، شما دغدغه خاصی به آن داشتید؟

در دوره دانشجویی یک‌بار مرکب روی کاغذ ریخت و با بازی‌کردن یک طرحی شبیه فرشته پدید آمد. این بازی را بین مردم اما با نگاه و بینانی تازه بردم. فرشته در تاریخ ما وجود داشته اما کسی به آن نگاه متفاوتی نداشته. کار من در هر کجا به نمایش درآمده همه متوجه ایرانی‌بودن آن شده‌اند.

ادامه در صفحه ۹

کانسپت

حجت امانی با فرشته‌ها کار می‌کند

کرین وندرهو*

حجت امانی با فرشته‌ها کار می‌کند. طراحی‌های او از اساطیر غنی پارسی است و از داستان‌های اهورامزدا که از خدایان منوک (دنیای ارواح) و گتیک (دنیای زیرزمینی) هستند، الهام می‌گیرد. وی اشعار رومی را مطالعه کرده و شیفته داستان‌های معراج پیامبر است. حجت امانی همچنین بازنمودهای تصویری از فرشته‌ها در دوره‌های مختلف تاریخی و نه‌فقط داستان‌های پارسی را مطالعه کرده است. او تجسم‌بخشیدن (تصویری‌کردن) مطالعات و دانسته‌های خود را با تجربه‌کردن آغاز کرد؛ تجربه‌هایی که به‌زودی هسته و ذات کارهای هنری او شد. او روی یک پرده، دو بال غول‌پیکر را نقاشی و با آن سفری را آغاز می‌کند و به اشخاص متفاوت اجازه می‌دهد تا زشت بگیرند و او از ایشان عکاسی می‌کند. وی در این روند، شاهد است کسانی را که از آنها عکاسی می‌کند یا به قولی به آنها بال عطا می‌کند چه مسیری را طی می‌کنند و چه بر سرشان می‌آید. او در یک مصاحبه توضیح می‌دهد که «برخی مشکوک و نامطمئن، گیج و حواس‌پرت و خجالتی، برخی خندان هستند و بقیه جدی و تشریفاتی و البته برخی دیگر سرشار از احترامی هستند که در چهره‌هایشان نمایان است.» حجت امانی شاهد این است که چگونه این تحول رخ می‌دهد. اینکه چگونه مردمی که به‌گونه‌ای می‌توان گفت الهی شده‌اند، طبیعتی روحانی پدید می‌آورند. آیا درون هر انسان یک روح فرشته‌گونه که با دم خدایی به وجود آمده و در وجود زمینی در ستیز دایم با روح انسانی است زندگی می‌کند؟ یکی می‌خواهد به خدا نزدیک شود و دیگری به‌دنبال کسب رضایت در نیازهای حیوانی است. پس اینگونه است مسیری که بشر در راه معرفت با جدال بین این نیروهای متضادمی‌پیماید.

در کارهای حجت امانی، شور و اشتیاق انسان برای آزادبودن از مسوولیت‌های زمینی نمود پیدا می‌کند. او این را درک و احساس کرده و اجازه می‌دهد تا در کارهایش نیز احساس شود.

او در آثارش از عکاسی استفاده می‌کند، آنها را چاپ و برای فوتوکولاژهایی استفاده می‌کند که در آنها شخصیت‌های عکاسی‌شده، اجازه دارند کنار جنگجویان، کنار قهرمانانی از شاهنامه و کنار شخصیت‌های پیشکسوت دوره قاجار قرار بگیرند یا او چهره‌های کاملا جدیدی از فرشته‌ها را ابداع می‌کند. وی در پس‌زمینه‌ها، موتورهای کهن‌پارسی را قرار می‌دهد، چیدمان‌های زینتی با خوشنویسی. وی کل مجموعه را به فیگورهای ایستاده، در دسترس و عناصر کلاسیک پارسی فرامی‌خواند تا اکثر مواقع در این مناظر نقاشی کند.

به این منظور او تصاویری را به رنگ‌هایی می‌سپارد که حال و هوای بیننده را شادتر می‌کند. کارهای او بیننده را تحت‌تاثیر قرار می‌دهند، تغییر می‌دهند و شوقی برای انعطاف‌پذیری دارند. حجت امانی می‌تواند از پس این موضوع برآید که تصاویری که در زمینه مدرن قرار گیرند، تصاویر معاصری باشند و در عین حال موضوعی ارایه دهد که کاملا بی‌انتها و فارغ از محدودیت‌های زمانی باشد. او همچنین از این موضوع عمیقا راضی است زیرا فرشته‌هایش همیشه در معرض دید و در عین حال بی‌انتها و بی‌زمان هستند.

*** منتقد و محقق در زمینه فلسفه و هنر اسلامی در آلمان**

تابلوی کلمات

درباره نقاشی‌های حجت امانی

گره زدن «معاصر» و «کهن»

ادوارد لوسی اسمیت*

حجت امانی که در ایران زندگی و کار می‌کند آن چیزی را که معاصر می‌نامیم، به آن چیزی که بسیار کهن و باستانی نام داشته، گره زده است که عمیقا ریشه در فرهنگ و سنت و آیین ایرانیان و اسلام هم دارد... باور به فرشتگان از اجزای ایمان در اسلام است همانگونه که مهم‌ترین تجلی آن جبرائیل است که قرآن را بر محمد(ص) می‌آورد... بنابراین جای تعجب نیست که فرشتگان بارها در هنر ایرانی متجلی شده‌اند. به‌عنوان نمونه در نقاشی‌های دوره صفوی به‌خوبی قابل رویتند، اما آنچه را که حجت امانی انجام می‌دهد بازنمایی و حمایت از این باورها با نگاه و رسانه و تکنولوژی جدید و جهانی امروزین و معاصر است. او با استفاده از دوربین و پرده‌ای منقوش و ساده مردم را به سمت فرشتگی یادآوری می‌کند. این فضا و موقعیت‌هایی را که او برنامه‌ریزی و خلق می‌کند به سوژه‌هایش فرصت و امکان می‌دهد تا کاملا خودشان باشند. با دیدن این آثار توان انسان را خواهیم دریافت. حتی زمانی که احساس کنیم انسان‌فرشته‌ها مردود و رده‌شده و شکست‌خورده روی زمین دراز شده‌اند. آنها به‌مانند نشانه‌های کمال آرزوی نوع بشر باقی مانده‌اند و رهروانی برای حرکت به‌سمت کمال زندگی و حقیقت هستی هستند.

*** هنرمند و منتقد انگلیسی**

امانی در کنار ادوارد لوسی اسمیت

از نگاه دیگران

رسولان نادیدنی

ژان لوییز هس . استاد عکاسی دانشگاه استراسبوگ

خیلی از مردم عادی معتقدند عکاسی کپی از واقعیت‌هایی است که می‌توانند ببینند. اگر این درست باشد دوربین‌های محافظ و کنترل‌کننده بهترین عکاسان زمانه‌اند؛ از آن رو که ما را با جهان ناشناخته‌ها آشنا می‌کند و به ما احساس و فرهنگ و مسایل اجتماعی می‌آموزاند. عکس‌های حجت امانی همانند پیام‌آوران هستند. او رسولان نادیدنی را در قالب هنر عکاسی به تصویر می‌کشد.

عاشق فرشته‌ها

جان دالسن

هنرمند محیطی اهل استرالیا

حجت امانی عاشق فرشته‌هاست؛ فرشته‌های پرباز، آرمیده، برنشسته و فرشته‌های درخشنده. وی در زمره نسل جدیدی از هنرمندان محیطی، دیدِ بی‌نظیری دارد، همچنان باید منتظر ماند و دید که فرشته‌های پرباز و لمیده او کجای تاریخچه هنر قرار خواهند گرفت؛ چراکه خیال وی همچنان در حال شکفتن است. ایجاب و دگردیسی هسته این آثار است. القای پروانه‌ای که از پیله درمی‌آید، فضای آنها را پر کرده است؛ با صدای حجت که از دل این تصاویر به گوش می‌رسد. توازن زن و مرد، اوج‌گیری هردو به سوی آسمان کاربست دوباره زمین؛ تاکید بر زیبایی طبیعت. در این آثار عشقی جریان دارد؛ عشق به حیات، به زن و به مرد. همدلی ژرفی نیز با نوع بشر در آنهاست؛ همدلی با سرنوشت مرد و بالقوگی‌هایش، با شادی زن به داشته‌هایش، با توانایی هردوی آنها به رشد و تعالی.

تو یک آنی داری

جری سالتز . منتقد و نویسنده آمریکایی

کارهایی را که دیدم دوست دارم. دست‌مریزاد حجت امانی. الان تلاش بیشتری کن زیرا که تو یک آنی داری؛ بگذار تو را به جایی ببرد که حتی در خواب هم نمی‌بینی...

روزنه آبی

حجت امانی به روایت «ساندی‌تایمز»

تاخت‌وتاز حجت امانی هنرمند ایرانی در نوجوانی با فراگیری خوشنویسی ایرانی و عربی آغاز می‌شود؛ رویکردی هنری که بخشی از فرهنگ او به حساب می‌آید. اگرچه بازتاب جنگ و نژادپرستی (از طریق هنر) مورد توجه است اما آثار امانی به‌جای کلیشه‌ای‌بودن مملو از خوشنویسی ایرانی است. او لابه‌لای بال‌ها، مارک‌ها و برندهای معاصر که در کارش نهفته است وضعیت جامعه مصرف‌گرای امروز را به تصویر می‌کشد و در نهایت انسان را متوجه امر معنوی می‌کند. آثار او همچنین متاثر از اشعار مولوی است.